



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و شصت و هشتم



با درود و سپاس بر تمامی کائنات، عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۹۹۷، غزل ۲۵۷ و ابیات انتخابی:

موضوع: گلبن خندان زندگی

به نام خداوند عشق

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

لعل لبش داد کنون مر مرا

آنچه تو را لعل کند، مر مرا

گلبن خندان به دل و جان بگفت:

برگِ منت هست، به گلشن برآ

وقتی که گلبن خندان زندگی را همان گونه که هست نمی پذیریم و وقتی که حقیقت زندگی را قبول نداریم و نمی خواهیم با واقعیت های زندگی مان روبه رو شویم، لعل لب معشوق و شاه و خداوند را دریافت نمی کنیم و هیچ گونه ارتعاشی به ما نمی رسد. مرکز و درونی مرمری و سنگی پیدا کرده و تبدیل به خارستان ذهنی شده و دارای ذهنی همانیده که قادر نیستیم به دیدار زندگی همان گونه که به سراغمان می آید برویم.

به جای این که هشیار بشویم به دنبال مقصر می گردیم و قابلیت روبه رو شدن با زندگی را نداریم. حقیقت خودش به دیدار ما می آید. این خواسته ما است که لباس حقیقت بر تن کرده است و شاه بر شاه است. یعنی دیدار و ملاقات مجدد شاه با خودش، یعنی تبدیل مجدد و وحدت مجدد با خودش که دل مرمری و سنگی ما را لعل کند و جواهر و نور فضای گشوده شده اش را بر آن بتاباند.



ولی ما به دنبال یک ایده آل، و به دنبال یک خواستن توهمی، و به دنبال یک شاهی که به ما قدرت بدهد و به دنبال یک قدرت برای خودنمایی و به دنبال یک قدرت که می‌خواهیم زندگی‌مان را بر وفق مرادمان جفت‌وجور کند. ارجحیت با واقعیت‌های زندگی است. آیا واقعیت‌های زندگی برایمان ارجحیت دارد یا توهمات ذهنی‌مان؟

گلبن خندان شاه به دل و جانمان می‌گوید که برگ و نوایی داری و آذوقه و توشه راه، یعنی خاصیت‌های مرا دارا می‌باشی. از چیزهای ذهنی برتر. قُلْ تَعَالَوْا كُنْ، یعنی بالا بیا. یعنی ریسمان حمایت و هدایتم را در چاه ذهنت آویزان کرده‌ام، بیا به گلستان فضاگشایی من، بیا به گلستان تسلیم شدن من.

چرا نمی‌خندی؟ چرا غمگینی؟ چرا ناگهان چون مرغ جذبه از عشق و آشیانه و مأوای همانیدگی‌ها نمی‌پری؟ چرا همواره با زندگی سر جنگ و ستیزه داری؟ و برای زندگی شرط و شروط قائل می‌شوی؟ از زندگی و روبه‌رو شدن با واقعیت‌های زندگی خسته می‌شوی و به یک عجز موقتی می‌رسی، قبول می‌کنی، ولی تسلیم نه!

تفاوت بزرگی بین قبول کردن و تسلیم شدن وجود دارد. آیا از مفهوم تسلیم شدن می‌ترسیم؟ بله از تسلیم شدن می‌ترسیم، چون حرکت بعدی زندگی را نمی‌دانیم که به کدام سمت و سو ما را سوق می‌دهد و می‌برد. از تسلیم شدن می‌ترسیم، چون یا با خود واقعی خود روبه‌رو می‌شویم یا با واقعیت‌های زندگی، می‌ترسیم کنترل زندگی را از دست بدهیم.

با بی‌میلی وارد زندگی می‌شویم، چراکه آن چیزی که دلمان می‌خواهد نیست. تسلیم شدن یعنی این که جنگ علیه واقعیت‌های زندگی را کنار بگذاریم. تسلیم شدن یعنی پذیرفتن بدون قید و شرط. گلبن خندان شاه و زندگی همواره آماده است و پُر از گنجینه‌های معرفت و آگاهی‌های خود. گلبن خندان شاه و زندگی هرگز آسیب نمی‌بیند و بر آن خلل وارد نمی‌شود و نظام کائناتش را عالادنه برقرار می‌کند.



این ما هستیم که در جنگیدن با زندگی انرژی کم می‌آوریم و افسرده می‌شویم. همواره می‌خواهیم درون را راضی نگه داریم، آرام نمی‌خواهیم بکنیم. نگران زندگی نیستیم، بلکه درواقع نگران خواسته‌های خودمان هستیم. چرا می‌خواهیم زندگی را درست کنیم؟

زندگی درست و کامل است و برگ و بی‌برگی آن را در همه‌چیز می‌توانیم ببینیم. قرارمان این است که گسترده شویم و آن قدر منبسط بشویم که انبساط را در تمامی لحظات بدون توجه به اتفاقات به کار ببریم و اتفاقات با هر وسعتی که بخواهد اتفاق بیفتد فضا را باز کنیم و در اتفاقات اتفاق نیفتیم و با عوض شدن اتفاقات به ذهن کشیده نشویم، بهبودی را با بهتر شدن اشتباه نگیریم.

چرا همواره فکر می‌کنیم که دیگران باید درکمان کنند؟ چرا ما دیگران را درک نکنیم؟ چرا همواره تمایل به شدن داریم؟ یعنی این که بخواهیم همواره بهتر از دیگران به چشم بیاییم، یعنی بهتر شدن، با تقواتر شدن، مهربان‌تر شدن و این خود نقابی است برای خودسازی.

خودسازی را با خودشناسی اشتباه گرفته‌ایم و نقاب زدیم که خودمان را درست کنیم. همیشه خودسازی کرده‌ایم، در صورتی که بایستی این خود را خراب می‌کردیم و رنگ و لعاب نمی‌دادیم. خود را نشناختیم و ضعیف شدیم و در اداره زندگی مان درجا زدیم.

حال چگونه می‌توانیم ارتعاش خود را در کائنات پخش نماییم؟ بایستی با خود واقعی مان روبه‌رو می‌شدیم. چراکه یک جا گریبانمان را می‌گیرد. گلبن خندان زندگی به ما می‌گوید تو مکوش با من ذهنی‌ات، من پی تو می‌کوشم، صبح بیداری‌ات نزدیک است، خاموش باش. گلبن خندان زندگی می‌گوید که فقط خودت را بشناس، برگ و نوای زندگی‌ات را بشناس.



با گلشن زندگی حقیقی‌ات مواجه شو. نواقصت را بشناس و در رفع آن‌ها بکوش. نه این‌که از آن‌ها فرار کنی و رنگ و لعاب بدهی. با خودت آشتی کن و واقعیت‌های زندگی‌ات را بپذیر. توانایی‌هایت را بپذیر. بگو که عاجزم و نمی‌توانم. عاشق خودت باش. گلبن زندگی همه‌جوره تو را بپذیرا است. در خودت حل شو.

گلبن خندان زندگی می‌گوید که نیاز نیست با من ذهنی‌ات بکوشی، چون دوباره می‌خواهی خود غیرواقعی و خوش آب و رنگ دیگری درست کنی. خودشناسی خودسازی نیست. گلبن خندان زندگی می‌گوید که نگران فردا مباش، بلکه مشتاق فردا باش.

گلبن خندان زندگی می‌گوید که پذیرش تأیید شرایط نیست. پذیرش واقعیت‌های زندگی تو را خلاق می‌کند و متصل به برگ و نوای زندگی می‌سازد و به گلشن فضاگشایی متصل و بدان که پذیرش جوابی است برای تمامی مشکلات.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

جامِ مُباح آمد، هین نوش کن

بازرّه از غابر و از ماجرا

*مُباح: پاک و حلال

*غابر: گذشته

با فضاگشایی معشوق خرامان می‌آید با جامِ مُباح خود و با جامِ خرد و برگ و نواهای خوش زندگی. این جامِ گوارای وجودت باد و حلال حلال. از گذشته به ثمرنرسیده همراه با ماجراهای آن درگذر و با واقعیت‌های زندگی‌ات روبه‌رو شو.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۷

فاش مکن فاش، تو اسرارِ عرش

در سخنی زاده ز تَحْتَ الثَّری

*تَحْتَ الثَّری: زیر خاک، زیرِ زمین

حال نصیحت مولانای جان به ما، اسرار عرش و اسرار فضای گشوده شده و اسرار عشق را با زبان ذهن مگو و این اسرار را به ذهن درنیاور. مردمی که من ذهنی دارند، اگر اول راه باشند، به اشتباه می افتند و می گویند امتحان کردیم نشد و یا جواب نداد. ممکن است که تو را از مسیر و راهت برگردانند، روی خودت تمرکز کن و کار.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

چراغست این دل بیدار به زیر دامنش می دار

از این باد و هوا بگذر، هوایش شور و شر دارد

درنتیجه این دل بیدار را به زیر دامن هشیاری حضورت نگه دار و با زبان ذهن سخن مگو. هوای بیرون یعنی من های ذهنی شور و شر دارند و گیر و دار. ممکن است که چراغ حضورت را خاموش گردانند.

و در پایان، وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی ست

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟



پُرانرژی و سالم بمانید خیلی ممنون،

خدا نگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان



به نام عشق و سلام بر همه عزیزان

برداشتی از غزل ۱۲۶۸ در برنامه ۱۰۰۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

صد سال اگر گریزی و نایی بُتا، به پیش

بَرَهَم ز نیم کارِ تو را همچو کارِ خویش

مگریز که ز چنبرِ چَرختِ گذشتنی ست

گر شیرِ شرزه باشی، و رِ سِفله گاومیش

*چنبر: حلقه، هرچیز دایره‌مانند

*شرزه: خشمگین

*سِفله: پست، فرومایه

در این ابیات مولانای جان به ما می‌گوید تمام عمرت از خداوند و از این فضای یکتایی و حضور گریختی و مرتب به ذهن رفتی. با هر کدام از صفت‌های من‌ذهنی و ابزارهایش مثل هیجانات منفی و حسادت، توقع، رنجش، احساس گناه، احساس حقارت و خودکم‌بینی خودت را در ذهن زندانی کردی و از این لحظه فرار کردی. تا کی می‌خواهی به این کار من‌ذهنی‌ات ادامه دهی که جز خراب‌کاری ارزشی ندارد؟ آن وقت خداوند کار من‌ذهنی‌ات را به هم می‌ریزد چون او کارت را می‌شناسد و می‌خواهد که کار خودش را پیش ببرد. کار تو هم باید کار خدا باشد و تمام امور تو باید در دست او باشد، پس به خداوند توکل کن و سر من‌ذهنی‌ات را کنار بگذار و این‌قدر در ذهن به سبب‌سازی نپرداز، چون در این صورت بادام پوک می‌کاری و جهد فرعونی می‌کنی و کارت پیش نخواهد رفت.

از چنبر چرخ که فضای ذهن توست بیرون ببر، زیرا در این جا تا پایان عمر نمی توانی بمانی. این هم گذشتنی است. اگرچه به اندازه شیر قدرتمند باشی و مقام بالایی هم داشته باشی و یا یک انسان ضعیف و حقیری هم که باشی باید از این فضای ذهن بیرون بیایی و به فضای دیگری که اصلت آن جاست بروی و در آن جا سکنی بگیری. این قدر به نقش هایت نجسب و با این نقش ها زندگی دیگران را کنترل نکن.

من در این دو بیت دیدم که چطور در کارهایم به خداوند توکل نکردم و ترس هایم مرا وادار می کرد که به کار خداوند اعتماد نکنم و فکر و عقل خودم را به کار اندازم و به درد بیفتم. دیدم که چطور مرادهایم اشکسته پا می شد، ولی وقتی به او توکل کردم، گفتم من هیچ نمی دانم و کارم را به خدا سپردم، واقعاً چقدر عالی کارم پیش رفت. من حتی با نقش های مادری و همسری و شغلم همانیده بودم، خدا را شکر که این نقش ها در زندگی ام خیلی خیلی کمرنگ شده و رها شدم. بیت اول این غزل و بیت زیر به عنوان چراغ و شاهی در زندگی ام شدند که همیشه به خدا توکل کنم و به کارش بیشتر اعتماد کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۴

کار مرا چو او کند، کارِ دگر چرا کنم؟

چون که چشیدم از لبش، یادِ شکر چرا کنم؟

این من ذهنی همچون دملی پر از چرک و درد و آلودگی ها شده و تا این دمل را با نیشتر فضاگشایی و پرهیز و درد هشیارانه و صبر و شکر سرش را نشکافیم، دردهایمان بیرون نمی ریزد. نباید اجازه دهیم که آن قدر درد ایجاد کنیم تا خداوند با ریب المنون به آن نیشتر بزند.



دمل‌هایی که خودم در زندگی ایجاد کرده بودم ناشی از پندار کمال، می‌دانم‌ها، توقع، رنجش از دیگران، تحمیل عقیده‌ام به دیگران و مهربان نبودن با خود، لغزیدن چشمم بر چیزها و مازاغ‌البصر نبودنم بود که خدا را شکر بیدار شدم و ناظر این من‌ذهنی چموشم می‌شوم و حالا تلاش می‌کنم که مرغ خودم باشم، خودم را دوست داشته باشم و بدانم که من این دید جسمی نیستم، بلکه از جنس دید نظر هستم و از همین طریق هم از اسارت جسم‌ها آزاد می‌شوم. خدا را شکر که این بیت چراغ راهم شده‌است:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

تن دُنْبلِ ست بر کُتِفِ جان برآمده

چون پُر شود، تُهی شود آخر ز زخمِ نیش

*دُنْبل: دمل، زخم چرکین روی پوست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۱

تو نه‌یی این جسم، تو آن دیده‌یی

وارهی از جسم، گر جان دیده‌یی

خوشا به حال آن شخص باطلی که از من‌ذهنی خود که باطل است و یا سایر باطلین فرار می‌کند و به عشق‌بازی با آن‌ها مشغول نمی‌شود، بلکه فقط به معبودش یعنی خداوند بدون هیچ واسطه‌ای عشق می‌ورزد. بدون این که سبب‌سازی کند که اگر این کارها یا عبادت‌ها را انجام دهیم، می‌توانیم به خداوند نزدیک شویم.



وقتی متوجه شدم که من ذهنی عاشق باطلی و وقت تلف کردن هست و می‌خواهد این لحظه را با الگوها و طرح‌هایی که نفس و شیطان نشان می‌دهد سر کند، پس دیگر چرا به این من ذهنی به جای عشق بچسبم و خالق و صانع زندگی خود نشوم؟

اگر من از جنس باطل باشم، حتماً باطلان راهنمای من می‌شوند و من را به سوی کارهای باطل می‌کشانند، اما خدا را سپاس که با نشستن پای این برنامه و صرف وقت زیادی با کارهای جانبی آن دیگر فکرم من را به سوی کارهای باطل مانند دیدن سریال‌ها و اخبار و کانال‌های تبلیغاتی سوشال مدیا نمی‌کشاند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

ای شاد باطلی که گریزد ز باطلی

بر عشق حق بچفسد بی صمغ و بی سریش

*بچفسد: بچسبد

*صمغ: مایه چسبناک گیاهی که برای چسباندن اشیا به کار می‌رود.

وقتی لحظه به لحظه عمرم اندازه‌گیری می‌شود و کوتاه می‌گردد، پس چرا وقتی با کارهای باطل و فکرهای واهی سپری کنم و این عمر گران بها را هدر دهم و این لحظه را فراموش کنم که صناعی در زندگی نداشته باشم. البته در پیرانتز بگویم که بعضی از فکرهای مربوط به همانیدگی‌هایم در ذهنم رفت و آمد می‌کنند، ولی خدا را شکر غرق آن‌ها نیستم که لحظه‌ام را به مدت طولانی از دست دهم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

گز می کنند جامه عُمَرَت به روز و شب

هم آخر آرد او را یا روز یا شبیش

وقتی در من ذهنی پست و زبون شوم، هشیاری حضورم نمی تواند بر هشیاری جسمی ام سوار شود، یعنی این دو هشیاری با هم منطبق نمی شوند، چون از جنس هم نیستند. ولی وقتی مرکز را عدم کنم و فضای درونم گشوده شود، هشیاری اولیه ام بر خودش منطبق می شود، از جنس الست و حضور می شوم، دیگر دملی ایجاد نخواهد شد که به من درد دهد و نه گرد باطلی می گردم که مرا به راحتی جذب کند، پس از خواب ذهن بیدار می شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

بیچاره آدمی که زبون است عشق را

زَفَت آمد این سوار، بر این اسبِ پشت ریش

*زَفَت: درشت، قوی

*ریش: زخم، زخمی

البته این حالت بیداری نیازمند خاموش کردن ذهن و عدم کردن مرکز هست. تا وقتی که در ذهنم گم شوم و در آن جا حس وجود کنم، و من خود را با همانیده شدن تقویت کنم، از چیزهایی که ذهنم نشان می دهد زندگی بخواهم، هنوز در خواب هستم و دین و ایمانم راستانه و صادقانه نیست و با چنین وجود موهومی هم نمی توانم خود را بیدار کنم و به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شوم که منظور آمدنم به این جهان است. اما اگر هر لحظه تسلیم باشم و فضا را باز کنم، خود معشوق این وجود توهمی من را می کشد و با خودش یکی می کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

خاموش باش و در خمشی گم شو از وجود

کان عشق راست گشتن عشاق دین و کیش

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۸۳

سوی حق گر راستانه خم شوی

وارهی از اختران، محرم شوی

با کمال تشکر و احترام،

مهردادخت از چالوس

عرض سلام خدمت جناب آقای شهبازی و همراهان گنج حضور

شیر شیطان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۴۱

تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای

دان که با دیو لعین همشیره‌ای

*لعین: ملعون

*همشیره: در این جا به معنی همراه و دمساز

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

لب را ز شیر شیطان می‌کوش تا بشویی

چون شسته شد، توانی پستانِ دل مکیدن

دیگران را نمی‌دانم، اما اگر کسی مثل من تمام وضعیت‌های زندگی‌اش خراب است، پس یعنی باید تمامی عادت‌های گذشته‌اش که نوشیدن شیر شیطان است را رها کند و به قول جناب حافظ طرحی نو دراندازد.

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۳۷۴

بیا تا گلِ برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم



هدف از شناسایی این که کل سی سال گذشته را در اشتباه بوده‌ام، شیر شیطان نوشیده و خراب کاری کرده‌ام این نیست که خود را ملامت کنم. چون بلافاصله بعد از این که این شناسایی درونم ایجاد می‌شود این ازدهای هزار مکر من ذهنی شروع به ملامت می‌کند و می‌گوید تو چه جانوری هستی که این قدر بدبخت هستی؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۶

ساحره دنیا قوی دانا زنی ست

حَلِّ سِحْرِ او به پای عامه نیست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۹۷

ور گشادی عَقْدِ او را عقل‌ها

انبیا را کی فرستادی خدا؟

ای کاش دکمه‌ای وجود داشت که با زدن آن می‌شد بارها و بارها به گذشته برگشت و اشتباهات گذشته را اصلاح کرد. ولی متأسفانه چنین چیزی امکان‌پذیر نیست و آن چه گذشته اگرچه سرمایه‌ای بسیار ارزشمند بود ولی دیگر رفته و پشیمانی و ملامت سودی ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵۸

به خدا دیوِ ملامت، برهد روزِ قیامت

اگر او مهرِ تو دارد، اگر اقرارِ تو دارد

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۲

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر این که همه آن‌ها را قبل از آن که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خداوند آسان است.»

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۳

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

«این به خاطر آن است که برای آن چه از شما فوت شده تأسف نخورید، و به آن چه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید، و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

چو لا تأسوا علی ما فات گفته‌ست

نمی‌آرزد به رنج دام، دانه

چو فرموده‌ست حق کالصلح خیر

رها کن ماجرا را، ای یگانه

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۲

ترک این فکر و پشیمانی بگو

حال و یار و کار نیکوتر بجو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۴۳

ور نداری کارِ نیکوتر به دست

پس پشیمانیّت بر فوتِ چه است؟

هر چقدر شناسایی اشتباهات گذشته و ظلمی که به خود کرده‌ام عمیق‌تر باشد میل به تغییر روش زندگی‌ام بیشتر است. خوش به حالم اگر به صورت یک‌باره بتوانم تمام عادات گذشته‌ام را رها کنم و دیگر از آن‌ها شیر شیطان نگیرم. ولی اگر این کار را انجام ندهم و سعی کنم تدریجی آن‌ها را بیندازم باز هم از هیچ چیز بهتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقصِ خویش را دید و شناخت

اندر استکمالِ خود، دو اسبه تاخت

*استکمال: به کمال رسانیدن، کمال‌خواهی

*دواسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

تقریباً صد درصد مطمئنم رُذُوا لَعادوا خواهم کرد و دوباره به عادت‌های گذشته‌ام مشغول خواهم شد. پس از این که متوجه شدم رُذُوا لَعادوا کرده‌ام نمی‌خواهم خودم را ملامت کنم. ممکن است یک هفته متعهد باشم و دو هفته به زندگی من‌ذهنی برگردم، ولی هر موقع متوجه شدم فوراً به زندگی حضور برمی‌گردم و چند هفته ارزشمند دیگر را در درد و پشیمانی هدر نمی‌دهم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای

در سبب، از جهل بر چفسیده‌ای

*چفسیده‌ای: چسبیده‌ای

*چفسیدن: چسبیدن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

با سبب‌ها از مُسَبِّب غافلی

سوی این روپوش‌ها زان مایلی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

چون سبب‌ها رفت، بر سر می‌زنی

رَبِّنا و رَبِّناها می‌کُنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

رَبِّ می‌گوید: برو سوی سبب

چون ز صُنعم یاد کردی؟ ای عجب!

*صُنعم: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷

گفت: زین پس من تو را بینم همه

ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

*دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا کارِ توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سست

*رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آن چه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُر است، بر رحمت تنم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا

از کرم، این دم چو می‌خوانی مرا



دیگر نمی‌خواهم پندار کمال توهمی داشته باشم. من کسی هستم که عقل مادی درست و حسابی ندارم و در ته مجلس گنج حضور نشسته‌ام تا اگر راه نجاتی وجود داشته باشد، ان شاءالله با همنشینی این کریمان و بزرگواران گنج حضور به آن دست پیدا کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱

تو مگو ما را بدان شه، بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

از توجه شما سپاسگزارم،

حسن از هرمزگان



به نام خدا

تأثیر ابیات و آموزهای مولانا در تربیت کودکان:

با درود و خدا قوت خدمت استاد بزرگوار جناب آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

اولین بار که با برنامه گنج حضور آشنا شدم، در همان چند برنامه اول چند نکته بسیار مهم توجه من را به خودش جلب کرد. به طوری که احساس کردم کلید یکی از مشکلات جدی جامعه را یافته‌ام. دوست داشتم فریاد بزنم و به همه بگویم که چقدر همگی در اشتباه بوده‌ایم و نمی‌دانستیم. جناب آقای شهبازی موارد زیر را بیان کردند:

نکته اول: این که واکنش به دیگران و حساسیت نسبت به رفتار آن‌ها علت و نشانه وجود همان عیب در خود ما هست.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلَّتِی بَتَرِ ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

از دل و از دیده‌ات بس خون رود

تا ز تو این مُعْجَبِی بیرون رود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶

عَلَّتِ ابلیسِ اَنَاخیری بدهست

وین مرض، در نفسِ هر مخلوق هست



نکته دوم: این که فرزندان آینه تمام‌نمای ما هستند و هر عیب و ایرادی در آن‌ها هست، به احتمال قوی در ما والدین وجود دارد، اگرچه از آن بی‌خبر باشیم، بنابراین باید بپذیریم و تسلیم شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای

نکته سوم: اثر قرین، به‌طوری که ما در شبانه‌روز در معرض امواج دیگران بر خود و همچنین تأثیرگذاری خود بر دیگران هستیم، که امروزه از طریق فیزیک کوانتوم نیز ثابت شده است و چه ارتباطی نزدیک‌تر از والدین و به‌خصوص مادر با فرزند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی‌قول و گفت‌وگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۷

چونکه او افکند بر تو سایه را

دزد آن بی‌مایه از تو مایه را



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها

از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

همین سه نکته یک دنیا آموزش روان‌شناسی و تربیتی بود و کلید گم‌شده صدها سؤال برای من در مورد خودم و مراجعین با مشکلات شخصیتی مختلف که سال‌ها دنبال مشاوره و حل مسائل خود بودند. اما چقدر جالب جناب مولانا ساده و بدون هیچ پیچ و خمی و بدون داشتن تحصیلات آکادمیک، با کلام روان خود مهمترین علت و راه درمان مشکلات روحی و اخلاقی کودکان را به ما گوشزد می‌کند.

این که اگر بخواهیم در سطح خانواده بر خودمان و تربیت فرزندانمان تمرکز کنیم، به هر صفتی که در فرزند خود واکنش می‌دهیم، آن در ما وجود دارد. اگر هر عیبی در آن‌ها به نظر ما بزرگ و غیر طبیعی به نظر می‌آید، همان در ما وجود دارد و ما کاملاً تا الآن از آن بی‌خبر بودیم، چراکه پندار کمال ما نمی‌گذارد که متوجه مشکلات خودمان بشویم، یعنی اصلاً باور نمی‌کنیم که این مشکلات را ما داریم و حتی اگر کسی به ما آن عیب را می‌گفت، به شدت ناراحت و از او دلگیر می‌شدیم.

در حقیقت اثر قرین ما بر کودکان آن‌ها را دچار این بحران‌ها کرده است. اما ما از همه جا بی‌خبر دنبال درمان این دردها در کودکان هستیم، زهی خیال باطل! خوب حالا راه‌حل چیست؟ راه‌حل این است که فقط و فقط کار بر روی خودمان و شناخت عیب‌ها و نقص‌ها و انداختن آن‌ها با کمک آموزه‌های مولانا بگذاریم، آن گاه می‌بینیم که به‌طور شگفت‌انگیزی به‌خاطر اثر قرین آن عیب بعد از تغییر ما از وجود کودک ناپدید می‌شود. اگر کسی تحصیلات آکادمیک پزشکی و روان‌شناسی نداشته باشد، شاید فکر کند چون راه دیگری ندارم و تحصیلات کافی ندارم، چاره‌ای نیست جز این که فعلاً با آموزه‌های مولانا خودم را درمان کنم، تا این که بعد راه بهتری را بیابم.



اما باید از صمیم قلب به شما دوستان بگویم که تنها راه نجات خود و فرزندان همین هست. چراکه اگر شما حتی سال‌ها آموزش‌های مدرن آکادمیک دیده باشید، هیچ راهی مؤثرتر، پایدارتر و مستقیم‌تر از این آموزه‌ها نیست که بدون هیچ تکنیک پیچیده و متناسب به هر سطح سواد می‌تواند معجزه کند. در حقیقت خودتان درمانگر خودتان باشید.

به جرئت می‌توانم بگویم که از آن روز تا به حال هر مادری که می‌آید با شکایت از مشکلات رفتاری و خلق و خوی فرزندش، ناسازگاری‌هایی که دارد، اولین توصیه ما کار بر روی خود و شناخت دقیقاً همان معایب در خودش بدون جبهه‌گیری بدون مقاومت در خلوت خودش، بدون هیاهوهای من‌ذهنی است، بدون صرف هزینه‌های گزاف و سردرگمی، چراکه جلسات روان‌شناسی متعدد ممکن است که اثر موقت بر کودک داشته باشد، اما آن ۹۹/۹ درصد زمانی که او تحت تأثیر والدین هست چه می‌شود؟ همه آن تغییرات را خنثی و ناپایدار می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبضی آیدت ای راهرو

آن صلاحِ توست، آتش دل مشو

با سپاس فراوان از توجه شما،

فریبا از شیراز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

